

نیازمند ابزارهایی سیاسی است که بتوانند مطالبات اجتماعی را به شعارهای سیاسی بدل سازند و آنها را ابزار چانه‌زنی کنند. جدا از این، همه جنبش‌های اجتماعی لزوماً وجهی دموکراتیک، آزادی‌خواهانه، عدالت‌جویانه و توسعه‌گرایانه ندارند و جنبش‌های رادیکال فراوانی در جهان تجربه شده است که در تبدیل شدن به شعار سیاسی، صورتی غیردموکراتیک و حتی گاه فاشیستی پیدا کرده‌اند. درنهایت جنبش اجتماعی تحولی بطنی و درازمدت در جوامع است که از نظر زمانی نیز تفاوت‌های آن با سایر اشکالی که تاکنون گفته شد، مشهود است. شورش‌ها بیش از یک‌ماه نمی‌پایند، انقلاب‌ها درنهایت باید ظرف یک‌سال به نتیجه برسند، کودتا شاید ظرف چند ساعت محقق شود، فروپاشی داخلی و مداخله خارجی ممکن است بین یک‌هفته تا چند ماه طول بکشند و فرصت هر نظام سیاسی برای اصلاحات، بیش از یک‌دهه نیست و در صورت ناکامی در انجام اصلاحات، باید دوباره فرصتی مناسب برای تحقق آن بازجست. جنبش‌ها اما گاه عمری یک‌قرن‌ه دارند؛ نظیر جنبش حقوق زنان در ایران و جهان که بیش از یک‌قرن تا دوام پیدا کرده است.

با این تفاسیر به‌نظر می‌رسد برای نیروهای تحول‌خواهی که در پی توسعه و دموکراسی هستند و خود را در قالب «جنبش اجتماعی» یا «مقاومت مدنی» بازنمایی می‌کنند، از میان گزینه‌های شش‌گانه، گزینه برگزیده، همان اصلاحات باشد زیرا؛ ۱- در اهداف شباهت‌هایی عمده با این جنبش‌ها و مقاومت‌ها دارد. ۲- با ایجاد شکاف در هیئت‌حاکمه، گذار مسالمت‌آمیز دموکراتیک را تسهیل می‌بخشد. ۳- با رشد رفاه و گشایش فرهنگی و اجتماعی، طبقه متوسط و جامعه مدنی را، ولو ناخواسته، تقویت می‌کند. در این زمینه توجه به مطالعات گذار به دموکراسی نیز بیانگر آن است که؛ ۱- بدون بر خورداری از سطحی

نیست. مطابق با این نظریه، جامعه یک نظام همکاری اجتماعی منصفانه است؛ زندگی هر فرد وابسته به همکاری با دیگران است و شایستگی‌های افراد عمدتاً معلول نهادهای اجتماعی است. ازاین‌رو هیچ فردی به‌واسطه شایستگی یا بخت و خوش اقبال نمی‌تواند مدعی سهم نامنصفانه‌ای از مواهب و منابع عمومی باشد. بنابراین عدالت مستلزم این است که هر نظام عادلانه سیاسی، اجتماعی و اقتصادی، با تأمین حقوق، آزادی‌ها و فرصت‌های منصفانه برابر برای همه اعضای جامعه، دامنه اختلاف در نوع و سطح زندگی که ناشی از اختلاف در استعدادها و شایستگی‌های افراد باشد به حداقل برساند. این نظریه، آزادی‌های فردی را که با لیبرالیسم کلاسیک پیوند خورده است و برابری طلبی که به سوسیالیست‌ها تعلق دارد با یکدیگر آشتی و سازگاری می‌دهد.

▼ در موقعیت کنونی چه باید کرد و چه می‌توان کرد؟

ممکن است با نکات یادشده یا پاره‌ای از آن‌ها موافق نباشید. ممکن است بر این باور باشید که اگر مردم در انتخابات شرکت نکنند، مشروعیت رژیم از بین می‌رود و ازاین‌رو با فروپاشی یا براندازی مواجه خواهد شد. واقعیت‌های جهانی که در آن زندگی می‌کنیم، خلاف این تصور را نشان می‌دهد. کثیری از رژیم‌های غیردموکراتیک وجود دارند که در آن‌ها انتخابات نقش صوری دارد یا اصلاً خبری از آن نیست، اما در عرف جهانی و از نظر حقوق و روابط بین الملل از مشروعیت برخوردارند ـ مانند روسیه، چین، رژیم‌های حاشیه خلیج‌فارس و... ـ راه‌های غیردموکراتیک برای کسب مشروعیت حداقلی گشوده است و این نوع رژیم‌ها از آن بهره می‌برند. به‌علاوه جمهوری اسلامی نشان داده که یک جمهوری موزی نیست که با چند اعتراض خیابانی (سازمان نیافته، بدون رهبری سیاسی و فاقد دکترین) فروپاشد.

با این وصف، اگر امکان و بستری برای رایزنی (deliberation) عمومی وجود داشت شاید دستیابی به توافق سیاسی دور از ذهن نبود. می‌توان استدلال کرد که به‌رغم اختلاف‌نظرهای فکری و سیاسی و اینکه وضع موجود یا کاندیدای اصلاح‌طلبان با نظام سیاسی ایده‌آل یا کاندیدای مطلوب مافاصله بسیاری دارد، اما منطبق «آرمان‌گرایی واقع‌بینانه» حکم می‌کند که باید و می‌توانیم با رأی تاکتیکی‌مان، حاکمیت دشمنان آزادی و دموکراسی را متوقف سازیم. آنهایی که سرد راه توسعه و عدالت دموکراتیک (یعنی اصل آزادی و برابری شهروندان) هستند و حاکمیت آنها ـ در کنار شرورومتعدد مانند جنگ، خشونت، تنگ‌نظری، فقر و فساد ـ به پدرسالاری دولت استمرار می‌بخشد. اصطلاح رأی تاکتیکی (tactical voting) غالباً در شرایط مشابه با انتخاب کنونی ایران که خطر به قدرت رسیدن دست‌راستی‌های رادیکال وجود دارد به‌کار برده می‌شود و مصداق‌های فراوانی دارد مانند: اتحاد تاکتیکی سوسیالیست‌های فرانسه (و سراسر اروپا) با راست‌های میانه برای جلوگیری از به قدرت رسیدن راست‌های افراطی یا حمایت برنی سندرز سوسیالیست در انتخابات آمریکا از بایدن که راست میانه است، برای شکست دادن دونالد ترامپ. یا اتحاد حزب NDP (نئودموکراتیک پارتی) با حزب لیبرال در کانادا در مقابل حزب دست‌راستی محافظه‌کار.

در شرایط کنونی به‌نظر می‌رسد که چشم‌اندازی روشن برای دستیابی به یک نظام دموکراتیک وجود ندارد. تجارب گذشته نشان داده است که انتخابات ریاست‌جمهوری در تغییر پاره‌ای از سیاست‌ها و رویکردهای حاکمیت، لاقفل در محدود ساختن یا خنثی کردن ضرر و زیان‌های ملی اثر دارد. ازاین‌رو با مشارکت مشروط و مؤثر در انتخابات و با رأی تاکتیکی به پزشکیمان می‌توان به تغییرات تدریجی، یعنی پیشبرد اصلاحات دموکراتیک امیدوار بود؛ کارنامه دولت اصلاحات خاتمی این را نشان می‌دهد. متأسفانه شکست یا عقیگرد (backsliding) دموکراسی‌ها امری رایج است، اما قدرت تغییر شرایط سیاسی و اجتماعی به مردم تعلق دارد.

از توسعه اقتصادی، دموکراتیزاسیون ممکن نیست. ۲- وجود شکاف در میان گروه‌های حاکم از اهمیتی اساسی در فرآیند دموکراتیزاسیون برخوردار است و در کنار این دو عامل تعیین‌کننده، نباید از ۳- نقش روابط بین‌المللی حکومت نیز در این میان غفلت ورزید.

گذار به دموکراسی در بعد فرهنگ سیاسی اما به‌عملی بسیار حیاتی نیز احتیاج دارد و آن وجود فرهنگ گفت‌گو، مدارا و مصالحه در فرهنگ عمومی و جناح‌های سیاسی است. این الگوهای مصالحه‌آمیز البته می‌توانند در شرایطی نیز که هیچ‌یک از گروه‌های سیاسی قادر به تبدیل شدن به اکثریت مطلق نیستند، به‌گزینه ار‌جح نزد جریان‌های سیاسی بدل شوند و آنها با پذیرش توازن قوای موجود، تن به مصالحه بدهند و از الگوهای مقابله‌جویانه و حذفی به سوی راهبردهای مصالحه‌گرایانه و تعاملی حرکت کنند. ازقضا در چنین شرایطی وجود نیروهای میانجی می‌تواند در کاهش تنش‌ها و یافتن راه‌های میانه مؤثر باشد.

رصد شرایط جامعه ایران در دهه‌های کنونی گواهی بر این است که هیچ گروه، جریان و عرفی نمی‌تواند خود را الگوی اکثریت و برتر معرفی کند. در کنار این، راهگشا نبودن ایده‌های حاکمیت‌یکدست نیز مزید بر علت شده است که بسیاری بر لزوم شکل‌گیری گفت‌گو و فرایندهای مصالحه‌محور تأکید ورزند. بخشی از این تأکید هم ناشی از نگرانی و ترس معقولی است که روند گسترش گفتمان‌های تقابلی برانگیخته است و بیم آن می‌رود که جامعه ایران را دچار درگیری‌های گسترده و هزینه‌زا کند. اگر چنین باشد، می‌توان در سیاست امروز ایران از دو گروه تعامل‌محور و تقابل‌محور نام برد که شاید بتوان آنها را به‌طور مسالحه‌آمیز، میانه‌روها و تندروها نامید؛ گروه‌هایی که از لزوم وزن‌کشی انتخاباتی، سپس ائتلاف‌های موقتی براساس این وزن‌کشی

دفاع می‌کنند و جریان‌هایی که بر این تصورند که یا باید حاکمیت یکدست بر کشور حاکم باشد یا به‌کل باید قید حکومت مستقر را زد و سقوط آن را انتظار کشید یا رقم زد.

صحنه‌آرایی نوینی را که در دور دوم انتخابات ۱۴۰۳ شکل گرفته است، می‌توان براساس استدلال‌های پیش‌گفته، رقابت دو جریان میانه‌رو و تندرو دانست و شاید بر همین اساس باشد که امروز جناح‌بندی‌های اصلاح‌طلب/ اصولگرا، تحول‌خواه/ حکومتی و... توان نمایندگی نیروهای دو طرف رقابت را ندارند. مسئله اصلی البته همچنان آرمان‌هایی چون دموکراسی و توسعه است، اما اینک یکی از دلایل دفاع از کاندیدای میانه‌روها، مسعود پزشکیان، نزد افرادی با گرایش‌های متفاوت و باورهای مختلف این است که اولاً سایر الگوهای تغییر سیاسی یا نامطلوب هستند یا ناممکن و ثانیاً با ادامه روند مخرب اقتصادی سال‌های اخیر، هیچ نیرو و طبقه و جامعه مدنی قدرتمندی در میان نخواهد بود که بتواند روند دموکراتیزاسیون را پیش ببرد. ازاین‌منظر، شاید پرنگ‌شدن اولویت‌های اقتصادی و گرایش‌های مصالحه‌جویانه نزد پزشکیمان را بتوان زمینه‌سازی ضروری و صرف‌نظرناشدنی برای گذار دموکراتیک درازمدت آتی احتمالی قلمداد کرد؛ هرچند تردیدی نیست که فراهم‌آمدن تمام شرایط این گذار نیازمند مقدماتی متعدد است که یکی از آنها حضور نیروهای اصلاح‌گر در حاکمیت باشد. با این همه از آنجایی که «مقدمه واجب، واجب است» رأی ۱۵ تیرماه می‌تواند ما را در این مسیر ستلاخ همچنان نگاه دارد؛ چه‌بسا با رشد شاخص‌های اقتصادی و بهبود روابط بین‌المللی و تمرین مصالحه نیروهای سیاسی درون حاکمیتی با یکدیگر و با جنبش‌های اجتماعی موجود، راهی به‌رهایی گشوده شود.



روشنفکران و انتخابات ۱۴۰۳

رأی دادن یا رأی ندادن، مسئله این است

آیا شرکت در انتخابات رأی‌دهی به نظام است و عدم شرکت طلب سرنگونی آن؟



اندیشه‌ورزی و کنشگری سیاسی اموری بس پیچیده‌اند و نه بر منطق دواززشی بلکه بر منطق چندارزشی و حتی منطق فازی استوارند و هر شهروند بر‌خوردار از حق تعیین سرنوشت دارای حق و وظیفه‌ی هرگونه اندیشه‌ورزی و کنشگری برای میهن خود و جامعه‌ی انسانی، به‌ویژه در لحظات حساس و بحرانی است.

۲ با انقلاب سال ۱۳۵۷ نظام سیاسی حاکم بر کشور عزیزمان به جمهوری، صرف‌نظر از چند و چون این جمهوری، تبدیل شد. ۳ شرکت در انتخابات برای تعیین کارگزاران، به‌ویژه انتخاب نمایندگان در مجلس قانونگذاری و انتخاب رئیس قوه‌ی اجرایی، تجلی جمهوریت نظام، چوتان راهی برای مشارکت شهروندان در تعیین سرنوشت خود، است.

۴ با گذشت زمان نهادهای انتصابی نظام حاکم بر ایران از دو طریق به جمهوریت نظام آسیب رسانده‌اند:

الف. دخالت مستقیم در محدودسازی دایره‌ی انتخاب از طریق تعیین اولیه‌ی نامزدهای واجد شرایط، عمدتاً از میان جمع همواره کوچک‌شونده‌ی موسوم به «نیروهای خودی» (با هر معیار و با هر نام و عنوان).

ب. دخالت در امور گوناگون سیاسی، اجتماعی، فرهنگی، اقتصادی و هنری، بدون ضوابط درخور و شفافیت وظایف و پاسخگویی در برابر نهادهای قانونی ذی‌ربط و انظار و افکار عمومی. ۵ بر چنین زمینه‌ای، با کارگزاران رشدیافته در غیاب ضوابط قانونی مبتنی بر شایسته‌سالاری و گراییده به انواع فرصت‌طلبی و فساد، ایجاد انواع بحران‌ها، همچنین نبود سیاست خار‌جی نیرومند (با کارکنی افراد و نهادهای غیرمسئول در آن) و عدم تعامل عقلانی با قدرت‌های بین‌المللی، چنان شد که بحران و ناکارآمدی نظام در عرصه‌های گوناگون افزایش یافت و شکاف میان مردم و ساختار سیاسی چنان زیاد شد که از انتخابات مجلس شورا در سال ۱۳۹۸ تاکنون مشارکت شهروندان در انتخابات کاهش فزاینده‌ی معناداری داشته است.

۶ مطابق آمار رسمی درصد مشارکت‌کنندگان در انتخابات ۸ تیرماه ۱۴۰۳ حدود ۴۰ بوده است. (صرف‌نظر از هرگونه تردید و شبهه‌ی احتمالی در کم و کیف آن)

۷ وابستگی به نیروهای خودی نظام بعضاً با معیارهای سیاسی و ایدئولوژیک و /یا بر خورداری از موقعیت‌های اداری و اقتصادی نسبتاً ممتاز در هر انتخاباتی شرکت کرده‌اند.

۸ بیشتر طیف اصلاح‌طلبان، همچنین شمار زیادی از دیگر شهروندانی که هرگز نامزد مستقل نداشته‌اند ولی به‌ناگزیر بارها

پنجشنبه ۱۴ تیر ۱۴۰۳
سال سوم • شماره ۵۴۵
www.hamhianonline.ir



دفاع می‌کنند و جریان‌هایی که بر این تصورند که یا باید حاکمیت یکدست بر کشور حاکم باشد یا به‌کل باید قید حکومت مستقر را زد و سقوط آن را انتظار کشید یا رقم زد.

صحنه‌آرایی نوینی را که در دور دوم انتخابات ۱۴۰۳ شکل گرفته است، می‌توان براساس استدلال‌های پیش‌گفته، رقابت دو جریان میانه‌رو و تندرو دانست و شاید بر همین اساس باشد که امروز جناح‌بندی‌های اصلاح‌طلب/ اصولگرا، تحول‌خواه/ حکومتی و... توان نمایندگی نیروهای دو طرف رقابت را ندارند. مسئله اصلی البته همچنان آرمان‌هایی چون دموکراسی و توسعه است، اما اینک یکی از دلایل دفاع از کاندیدای میانه‌روها، مسعود پزشکیان، نزد افرادی با گرایش‌های متفاوت و باورهای مختلف این است که اولاً سایر الگوهای تغییر سیاسی یا نامطلوب هستند یا ناممکن و ثانیاً با ادامه روند مخرب اقتصادی سال‌های اخیر، هیچ نیرو و طبقه و جامعه مدنی قدرتمندی در میان نخواهد بود که بتواند روند دموکراتیزاسیون را پیش ببرد. ازاین‌منظر، شاید پرنگ‌شدن اولویت‌های اقتصادی و گرایش‌های مصالحه‌جویانه نزد پزشکیمان را بتوان زمینه‌سازی ضروری و صرف‌نظرناشدنی برای گذار دموکراتیک درازمدت آتی احتمالی قلمداد کرد؛ هرچند تردیدی نیست که فراهم‌آمدن تمام شرایط این گذار نیازمند مقدماتی متعدد است که یکی از آنها حضور نیروهای اصلاح‌گر در حاکمیت باشد. با این همه از آنجایی که «مقدمه واجب، واجب است» رأی ۱۵ تیرماه می‌تواند ما را در این مسیر ستلاخ همچنان نگاه دارد؛ چه‌بسا با رشد شاخص‌های اقتصادی و بهبود روابط بین‌المللی و تمرین مصالحه نیروهای سیاسی درون حاکمیتی با یکدیگر و با جنبش‌های اجتماعی موجود، راهی به‌رهایی گشوده شود.



روشنفکران و انتخابات ۱۴۰۳

روشنفکران و انتخابات ۱۴۰۳

مدارا، گفت‌وگو و مصالحه

پیشنهادهای همایون کاتوزیان

برای توسعه سیاسی ایران

فرزاد نعمتی: در روزهای اخیر برخی از روشنفکران و نخبان فکری جامعه ایران با دعوت مردم به مشارکت در انتخابات ریاست‌جمهوری، حمایت خود را از مسعود پزشکیان ابراز داشته‌اند. یکی از مشهورترین این افراد، محمدعلی همایون کاتوزیان، استاد برجسته دانشگاه آکسفورد و نویسنده ده‌ها کتاب ارزشمند و صاحب نظر به‌های قابل‌تأملی چون «تضاد دولت و ملت»، «جامعه‌کوتاه‌مدت» و «جامعه‌کلنگی» است. کاتوزیان در پیام کوتاهی که در این زمینه داشت تأکید کرد: «کاری نکنیم که وضع بسیار بدتر شود. اگر پزشکیان انتخاب نشود حتی ممکن است ایران در خطر بیفتد. فرق می‌کند چه کسی رئیس‌جمهور شود؛ فقط دوران خاتمی را با احمدی‌نژاد مقایسه کنید.»

وقتی این سخنان را از استاد کاتوزیان شنیدم، هیچ تعجب‌نکردم زیرا این حمایت را پیامد منطقی تفکر او می‌دانستم؛ متفکری که در بحث تاریخی خود از چرخه «استبداد - آشوب - هرج‌ومرج - استبداد» در ایران توضیح می‌دهد، جامعه استبدادزده‌ای که در تضاد دائمی با دولت بود، هرگاه که در مقام مخالفت، امکانی برای واژگونی نظم مستقر می‌یافت، دست به آشوب می‌زد، اما از آن‌جا که به‌واسطه خصلت کوتاه‌مدت‌بودن جامعه، هیچ نهاد اجتماعی برآمده از انباشت تجربه و سرمایه وجود نداشت و هیچ قاعده‌ای جز قدرت شخصی نیز روابط اجتماعی را سامان نمی‌بخشید، لاجرم فرجام آشوب اجتماعی، چیزی جز هرج‌ومرج نبود؛ امری که خود تمایلی را در میان مردمان برای بازگشت به نظم استبدادی برمی‌انگیخت و آن را توجیه‌پذیر و مطلوب می‌کرد.

با همین منطق است که او در مصاحبه‌ای بلند با کریم ارغنده‌پور که در کتاب «در جستجوی جامعه بلندمدت» در سال ۱۳۹۳ چاپ شده است، از لزوم تغییرات عقلانی، متداوم و پیوسته در جامعه دفاع می‌کند و ضمن نفی تئوری‌های توطئه‌ای که معلول ساده‌سازی مسائل اجتماعی و موجب سلب اراده مردم و بی‌تفاوتی‌شان می‌شوند، توسعه سیاسی ایران را در گروه سه عامل مهم تسامح و مدارا، دیالوگ و سازش و مصالحه می‌داند. کاتوزیان، دوره ریاست‌جمهوری خاتمی را ازجمله دوران‌های معدودی می‌داند که امکانی برای گسترش و بسط این عوامل ایجاد شد، اما به‌واسطه آرمان‌گرایی، شتاب‌زدگی، فردپرستی، منجی‌طلبی و درنهایت دشمنی با خود رایج در جامعه از دست رفت؛ همان‌سان که دو دیگر دورانی که کاتوزیان به تجربه پیشرفت گام‌به‌گام بلندمدت آن‌ها دل بسته بود: دوران صدارت علی‌امینی و نخست‌وزیری مهدی بازرگان نیز به‌ین‌بست رسید. در همین زمینه، البته او به تفاوت وضیت محمد مصدق و محمد خاتمی نیز اشاره می‌کند: «مصدق در دوره خودش قدرت و اختیاری که داشت غیرقابل مقایسه با آقای خاتمی بود؛ شاید امینی از این نظر بیشتر به خاتمی نزدیک باشد.»

کاتوزیان یکی از خصوصیات عمده جامعه کوتاه‌مدت را «انقطاع تجربه» و نتیجه حاصل از آن را «ردسترفتن حافظه» می‌داند و در این زمینه به‌نمونه رضاشاه اشاره می‌کند که اگر چه ۲۰ سال از کودتای ۱۲۹۹ نگذشته بود، اما برخی از مردم آن‌زمان، تصوراتی کاملاً رمانتیک از دوره احمدشاه بروز می‌دادند و او را پادشاهی دموکراتیک می‌دانستند که البته انگلیس‌ها نگذاشتند بماند و حکومت کند. به‌نظر کاتوزیان، وجود چنین افکاری و مثلاً همین پیش‌کشیدن پای نیروی بیگانه در تحلیل، نشانه درس‌نگرفتن از تاریخ است؛ همان‌طور که بعدها نیز این روند ادامه یافت و برخی انقلاب ۱۳۵۷ را دست‌بخت آمریکا و انگلیس می‌دانند؛ هرچند از نظر کاتوزیان: «خوشبختانه هنوز تجربه اخیر در دسترس هست و هنوز این که دوره محمدرضاشاه کاملاً یک‌په‌یک دوره طلایی تبدیل بشود، پدید نیامده ولی بالاخره برای عده‌ای هست.»

با وجود چنین موانع اجتماعی‌ای، کاتوزیان معتقد است، از زمان ریاست‌جمهوری هاشمی رفسنجانی به این‌سو، مقداری تجربه شکل گرفته است و خاتمی، ادامه هاشمی بوده است و هرچند این روند با سرخوردگی از اصلاحات و نتیجه آن که ظهور احمدی‌نژاد بوده، انقطاع یافته است اما انتخاب حسن روحانی در سال ۱۳۹۲، نشانه‌هایی از درس‌آموزی از گذشته‌را در خود بروز می‌دهد، زیرا چه‌بسا از نظر بسیاری از رأی‌دهندگان به روحانی، او ایده‌آل نبوده باشد، اما تلقیق آگاهی و تجربه، مردم را محاسبه‌گر می‌کند و به این نتیجه می‌رساند: «اگر می‌خواهیم وضع‌مان بهتر شود و به سمت بهتر تغییر کند، به‌جای این که بگوییم چون کسی رانمی‌بینیم که بهشت برین درست کند؛ پس رأی نمی‌دهیم، رفتند و چنین انتخابی کردند.» با این تفاسیر اینک نیز حمایت همایون کاتوزیان از انتخاب پزشکیمان را باید امیدواری اوبه تحقق جامعه‌ای بلندمدت از رهگذر عقلانیت محاسبه‌گردانست.